



□ آقای صفریان، در ابتدا قدری از خودتان بگویید
 ■ ابتدا تشکر می‌کنم از شما به خاطر دعوت به این گفتگو و در پاسخ به سوال شما عرض می‌کنم. اینجانب در سال ۱۳۳۴ در روستایی از توابع شهرستان رفسنجان متولد شدم. تحصیلات ابتدایی را در همان روستا گذراندم. دوره دبیرستان ابتدا در رفسنجان و بعد در تهران طی شد. در سال ۱۳۵۳ به دانشگاه شهید بهشتی یا ملی آن زمان وارد شدم، در رشته معماری. در سال ۱۳۶۱ تحصیلات را در آنجا به پایان بردم و در سال ۱۳۶۴ برای ادامه تحصیل به کشور بلژیک رفتم. آنجا در دانشکده فلسفه و ادبیات دانشگاه بروکسل به تحصیل اسلام‌شناسی مشغول شدم. سال ۱۳۶۹ به ایران برگشتم و از چهار سال پیش نیز در رفسنجان ساکن هستم.

□ در آنجا چه می‌کنید؟

■ فعلاً به تحقیق نوعی معماری در ساخت یک خانه مشغول هستم که همیشه به آن به عنوان یک رویا می‌اندیشیدم. معماری خود ما به روایت امروز.

□ چطور شد که بعد از تحصیلات معماری به تحصیلات اسلام‌شناسی پرداختید؟

■ من وقتی به آنجا رفتم در جستجوی رشته‌ای بودم که هم به نیازهای معرفتی من پاسخ گوید، هم به

نحوی به تحصیلات من در رشته معماری ارتقا بخشد. رشته اسلام‌شناسی متضمن این هر دو بود. هم شامل دروسی در زمینه مسائل بنیادی اسلام بود و هم در حوزه هنر اسلامی، بخصوص معماری کشورهای اسلامی، و به خصوص معماری و هنر ایران شامل درسهایی بسیار جدی بود که در این زمینه‌ها کمک زیادی به من می‌کردند. به علاوه انسان وقتی در جایی دور از اصل خود قرار می‌گیرد بیشتر سعی می‌کند به آن نزدیک شود.
 گفت موسی من ندارم آن دهان

گفت ما را با دهان غیر خوان
 □ آیا «بصیرت سایه‌ها» اولین شعری است که سروده‌اید؟

■ خیر. من از دوران دبیرستان تا بصیرت سایه‌ها مطالبی به عنوان شعر می‌نوشتیم و بسیار هم می‌نوشتیم اما خود اجازه انتشار به این کارها نمی‌دادم. بصیرت سایه‌ها اولین اثری است که مایل به انتشار آن بودم. تا پیش از آن می‌گفتم: معنی ندارد انسان کارهایی به گوش مردم برساند که قوی‌تر و درست‌تر از آنها را دیگران سروده‌اند.

باید حقیقتاً حرفی برای گفتن داشت. حرفی متفاوت. البته اکثر کسانی که در حوزه شعر و هنر فعالیت می‌کنند چنین جاه‌طلبی‌هایی دارند، منتهی من بر جاه‌طلبی خود پافشاری می‌کردم و برای هیچ یک از کارهای خود ارزش مطرح شدن قائل نمی‌شدم و حداکثر آنها را تمرینی برای رسیدن به جایی می‌دانستم، تا اینکه بصیرت سایه‌ها آمد. وقتی آنرا نوشتیم دیگر صبرم

تمام شد. گفتم من دیگر بیش از این نمی‌توانم. این شعر دارای هر درجه از اعتبار که می‌خواهد باشد یا نباشد باید آنرا منتشر کنم. و منتشر شد.

□ این شعر کی شروع شد و کی به اتمام رسید؟

■ از سال ۱۳۶۱ تا ۶۳ روایت اول آن را نوشتم. ابتدا از آن راضی بودم، اما در همان سال، یعنی سال ۶۳، من مشغول نوشتن «تأملاتی در مسئله هنر» نیز بودم. این بحثی بود فلسفی درباره ماهیت و ذات در آثار هنری. در این بحث من سعی می‌کردم تا آنجا که ممکن است با تفکر شخصی به وجود گوه‌ری یگانه و مشترک در میان مصادیق واژه هنر دسترسی پیدا کنم. و این نیازمند دقتی بسیار بود. همین دقت باعث شد که درباره شعر طولانی خود که آن زمان هنوز اسمی هم نداشت نظر دیگری پیدا کنم. آن را فقط سیاه مشقی برای یک شعر اصلی دانستم و منتظر شدم تا اصل، خود پیدا شود. این انتظار نه سال طول کشید یعنی تا سال ۱۳۷۲. در این سال بود که بصیرت سایه‌ها شروع شد و در ظرف ده شبانه روز به اتمام رسید.

□ بصیرت سایه‌ها چه دغدغه‌ای دارد؟

■ دغدغه حقیقت. رسیدن به سرور باطنی. رسیدن به یقین. یقین عقلی و قلبی هر دو. در فلسفه پاسخ‌هایی هست ولی مسئله این است که فلسفه چگونه می‌تواند بر شیمی مغز غلبه کند. وقتی چند قرص روان گردان انسانی را به انسان دیگر تبدیل می‌کند چگونه می‌توان از پاسخ‌های فلسفه در مورد رابطه ماده و روح شفا طلب نمود؟ وقتی فرق بین شهود و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

کتاب و کویار ضامنفریان برنده جایزه کتاب سال ۱۳۷۷ در حوزه شعر

قیامتی از مناظره

توهم شاید فقط یک تارموس، چگونه میتوان فهمید که در وادی سلوک قدم بر می‌داری یا در راه جنون؟ و توهم خود چیست؟ آیا همینکه به زبان روان‌شناسی بگوئیم: نوعی غلبه ناخودآگاه بر آگاهی که در بیرون از ذهن انعکاس پیدا می‌کند کافی است؟ این جملات چه معنایی دارند؟ چگونه انسان وجود مادی فردی، شیئی یا واقعه‌ای را عیناً در بیرون می‌بیند در حالی که هیچ اثری از جسمیت آن در کار نیست؟ و اگر روح، تصمیم‌گیرنده حالات و افعال آدمی و مشخص‌کننده آثار وجودی در اوست پس چرا کار پرداز او یعنی روان، گاهی حتی تا حد ذلت و ناچاری تسلیم ترکیبات جسمانی است؟... و انسان با چنین معضلاتی در سر باید در همین دنیا و میان مردم همین دنیا زندگی کند، نان در بیاورد و مواظب سر و وضع خود باشد. زندگی او همان می‌شود که در بصیرت سایه‌ها می‌بینیم.

قیامتی از مناظره و درگیری خودهای گوناگون! خود لذت طلب، خود معیشت دوست، خود مصلحت اندیش، خود حیرت طلب... و خود حقیقت جو، بازشناسی دیگران در صورت این خودها و تجربه رنج و امید همه انسانها در خود و سرانجام نومیدی از دانایی در همه زمینه‌ها، در زمینه عاطفه و اخلاق، امور پایدار و ناپایدار، مرگ و عشق و خرده ریزه‌های زندگی دیگران یا زندگی همان خودها. چنین انسانی از درون تاریک میشود و درون تاریک را نه علم می‌تواند روشن کند، نه فلسفه، نه هنر. / «من دلم تاریک بود / کتاب می‌خواندم / دلم تاریک تر میشد.» اینجاست که او روبه سمت نوعی آگاهی می‌آورد

که کلمات به آسانی آنرا نمی‌شناسند. و او پاسخ دریافت می‌کند: «چشمانت را ببند / و در انتظار نور و عنایت خاموش باش.»

□ آیا این شعر قبلاً در جایی چاپ شده است؟

■ بله. در تابستان سال ۱۳۷۲ بطور کامل و در یک شماره از مجله شعر به چاپ رسید

□ - آیا بصیرت سایه‌ها به زبان دیگری ترجمه شده است. چون در برخی از شعرهای شما در کتاب اشاره شده است که متن اصلی اشعار به زبان فرانسه بوده است. چرا آن اشعار را ابتدا به فارسی نسروده‌اید؟

■ ابتدا به بخش دوم سوال پاسخ می‌دهم. ما آنجا در دانشکده فلسفه و ادبیات طبعاً با دانشجویانی دوستی و مراوده داشتیم که یا خود شاعر بودند یا علاقمند جدی به شعر. بنابراین موضوع صحبت‌های ما بیشتر یا شعر خوانی با آنها بود و یا گفتگو درباره کارهایشان، در چنین فضایی من دیدم که من هم کم‌کم دارم چیزهایی به زبان آنها می‌نویسم و به خصوص وقتی دیدم این کارها مورد استقبال آنها نیز قرار گرفت بیشتر به قلم خود اعتماد پیدا کردم و اینگونه بعضی کارها پیدا شد. اینکه می‌پرسید چرا آن کارها را ابتدا به فارسی نوشتم مطلب روشن است. انسان وقتی مدتی در فضای زبانی دیگر زندگی می‌کند و آن زبان را چه به خاطر علاقه‌مندی و یا ضرورت، جدی می‌گیرد ذهن او به تدریج می‌آموزد که مستقیماً به آن زبان بیندیشد. در چنین صورتی دیگر نیازی به نوشتن و ترجمه آن به زبان دیگر نیست اما در مورد بصیرت سایه‌ها خود من چند سال پیش - بیشتر به

عنوان تمرینی جدی در زبان فرانسه - آنرا به این زبان ترجمه کردم. چند نسخه را برای دوستانم در بلژیک و فرانسه فرستادم و یک نسخه هم برای رایزن فرهنگی سفارت فرانسه در آن زمان بردم.

□ نظر ایشان چه بود؟

■ درباره بعضی قسمت‌ها نظر بسیار مثبت داشتند و قسمت‌هایی نیز از نظر زبان و ترجمه به نظرشان مبهم می‌رسید. از من خواستند که ترجمه را تایپ کنم و برایشان ببرم و گفتند من با آن کار دارم. ولی من در این کار آنقدر تأخیر کردم تا ایشان از ایران رفتند.

□ بخشی از این شعر به عربی چاپ شده است. چرا تمام آن چاپ نشده است چه کسی به عربی ترجمه کرده است؟

■ چند ماه بعد از اینکه بصیرت سایه‌ها در مجله شعر به چاپ رسید من پاکتی دریافت کردم حاوی یک نامه و چند برگ از روزنامه‌های عربی زبان از عمان با عنوان «الثقافی» ترجمه مقدمه بصیرت سایه‌ها در ابتدای یکی از صفحات آن و با حروف چشمگیر به چاپ رسیده بود. مترجم شعر آقای محمد الامین در نامه خود چنین نوشته بودند: «من شعر شما را به طور کامل به عربی ترجمه کرده‌ام که علی‌العجابه قسمتی از آن را جهت آزمون برای روزنامه عمان الثقافی فرستاده‌ام و می‌بینیم که آن را چاپ کرده‌اند. اکنون ما در جستجوی نشریه‌ای معتبر هستیم تا تمام ترجمه را یکجا به چاپ برسانیم.»

بعد از دریافت نامه به دلیل وضعیت خاصی که



آنزمان بر روحیه من حاکم بود تا مدتها با آقای محمدالامین تماسی نگرفتم. بعدها هم که یک بار هم قرار می‌گذاشتیم، آن قرار برگزار نشد و بعد از آن هم من دیگر خبری از ایشان نداشته‌ام.

□ پنج سالی که در بلژیک بودید، فضای غرب چه تاثیری بر شعر شما گذاشته است؟

■ من در آن سالها، یعنی سال‌های پیش از رفتن مثل همه علاقمندان به معرفت، کتاب زیاد می‌خواندم بخصوص آثار ترجمه شده بزرگان غرب را، و در این بین با اینکه شعر و فلسفه برایم اهمیت اصلی را داشتند رمان نیز زیاد می‌خواندم. نتیجه این شد که کم‌کم خود را خیلی نزدیک به آنها احساس می‌کردم و گمان می‌کردم جای زندگی من آنجاست. آنجا که رفتم فهمیدم، نه، من از آنها نیستم. اگر چه به آنها ایرادی وارد نبود. مردمان خوبی بودند و آنجا هیچکس در حق من هیچ کوتاهی نکرد، اما غم غربت باقی ماند. اگر زندگی در غرب تاثیری بر شعر من گذاشته باشد، این تأثیر بیان همین حیرت نوستالژیک است.

□ آیا با شعر امروز جهان آشنا هستید، به کدام شاعر غرب علاقه بیشتری دارید، زیرا در برخی از شعرهای شما تأثیر الیوت را می‌بینیم، به جزالیوت، از چه شاعران دیگری الهام گرفته‌اید؟

□ این سوال مرا به یاد مارکز می‌اندازد که نوشته بود:

«وقتی فاکنر را خواندم گفتم من باید نویسنده شوم» من نیز تا همین حد خود، وقتی بعضی آثار الیوت، بخصوص چهار کوارتت را خواندم از همه نوشته‌های خود تا امروز نوامید شدم و در همان حال به خود گفتم: من نیز باید شاعر باشم. و از آن روز به نحو دیگری در راه پر از گمراهی شعر و کلام قدم برداشتم. این اثر الیوت بود که مدتها مرا از نوشتن بازداشت. اما درباره شاعران دیگر باید بگویم زمانی شیفته لورکا بودم. شعرهای عاشقانه نرودا را زیاد می‌خواندم بعدها رمبو و بودلر را به زبان اصلی خواندم و بیشتر با آنها آشنا شدم، همچنین گیوم آپولینر را و خیلی شاعران دیگر. اما این خواندن‌ها به معنای الهام گرفتن از آنها نبود. من در حالی آثار آنها را می‌خواندم که خود به طور کامل سکوت کرده بودم و اگر چیزی می‌نوشتم فقط بعضی تمرینات بود تا ذهن را از سرد شدن باز دارم. بعد از آن تا مدتها دیگر حتی کتاب هم نخواندم. هیچ کتابی و این دوران چهار سال طول کشید تا روایت اصلی بصیرت سایه‌ها را نوشتم.

□ رد پا و تأثیر شمس تبریزی در بصیرت سایه‌ها دیده می‌شود. همانگونه که از شمس بهره برده‌اید آیا مولانا هم چنان تاثیری داشته است؟

■ بی‌تردید کمتر کسی است که به جهان معرفت تعلق خاطر داشته باشد و از دریای اندیشه مولانا بهره‌ای نبرده باشد. بهره برده‌ام آری، اما جرأت نمی‌کنم بگویم رد پای شمس یا مولانا در کار من دیده می‌شود.

آنچه می‌توانم بگویم این است که با «مقالات شمس» مؤانست طولانی داشته‌ام. سخن عمیق و بدون قصد هر گونه سخن‌پردازی و جواهر کاری را من در نزد او یافتیم، اینجا در حد اعلا می‌مکن و همه جا از موضع قدرتی پاک، قدرت یقین.

□ آقای صفریان، وقتی کتاب را می‌خواندم، به شعری به نام «اعتراف» در صفحه ۸۳ برخورد کردم که در آنجا گفته شد: «در دیواره خرابی دل شکافم». از معنی آن سر در نیاوردم. ممکن است توضیح دهید؟

- سخاوت این جمله به خاطر غلطی چاپی است که در آن رسوخ کرده است. بجای کلمه «شکافم» باید گذاشت «شکاکم». متأسفانه از این غلطها در هر دو بخش کتاب کم نیست.

خود من بعد از آنکه تعدادی از کتاب‌ها توزیع شده بود متوجه آنها شدم و از آن پس غلط نامه‌ای به کتاب اضافه شد. منتهی همین غلط نامه هم کامل نیست.

□ در شعر امروز ما تفکر کم رنگ است، شما چه جایگاهی را برای تفکر در شعر قائل هستید؟

■ شاید نوشتن به سائقه عاطفه یا احساساتی تند و کند سخت باشد. شاید نفسانیات شخصی و کاملاً ابتدایی خود را موضوع شعر قرار دادن نیز سخت باشد و یا به اجتماعات زودگذر رواوردن و یا در عرصه جسمانی شعر و کلمات صرفاً به جستجوی حجم و



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بولیفونی و هارمونی و آهنگ و صناعات رفتن و یا خود را به زیور ایسم‌های طی شده آراستن و یا حتی شعر فلسفی گفتن بدون استفاده از توانایی‌های زبان شعر در طرح حقیقت.

اینها هم البته آسان نیستند. اما سخت و بسیار سخت‌تر از همه اینها اخیه‌زدن به گردن اندیشه و واداشتن او به نوشتن به زبانی غیر از نظم و نثر است. «من یاما با معما گفتن دشوار نیست / دشوار تشخیص خود از خود خواهی است.» فکر به آسانی و به زودی تمکین نمی‌کند عرصه اظهار وجود او در حد اعلای مرتبه عرصه فلسفه است. و حالا او باید در جهان شعر به فلسفه بیندیشد. به انسان و علم او بیندیشد و به مسائل همیشگی او یعنی سعادت و مرگ و ابدیت یا ناپایداری و به ریشه‌های رنج و سرور پایدار او، اینها همه کار فکر است اما ابزار او در اینجا دیگر فقط منطق نیست. او باید خود را به همان ابزارهایی که برشمردیم مهم سازد. یعنی عاطفه و سلوک نفس و اعتنا به دیگران و استفاده از بضاعت‌های زبان در عرصه شعر مثل صناعات و موسیقی‌ها و حتی حجم پردازشها و غیره. و تا تفکر بیاید بر این مسائل تا بدان حد تسلط یابد که آنها را فراموش کند و تا بتواند از عهده معرفی حقیقت به زبان شعر برآید سالها و سالها گذشته‌اند و کسی انسان را به عنوان شاعر نشناخته است. و این غبنی است بزرگ! □ با توجه به اینکه رشته شما معماری است و شاعر هم

هستید، چه ارتباطی بین شعر و معماری می‌بینید؟
■ اگر معماری را به عنوان خلق فضای مفید و مطلوب بشناسیم در شعر نیز باید چنین فضایی فراهم باشد. باید خانه‌ای در خور در اختیار کلمات گذاشت. کلمات در خانه خود باید احساس امنیت کنند. هر معنای درست باید در جای خود باشد. به اخلاق کلمات یعنی بار خنثی، مثبت و منفی معانی آنها باید توجه داشت. نباید بگویی من مستحق پاداش هستم. مستحق دارای بار منفی است. مثلاً می‌گویند من مستحق این سرزنش نیستم. برای پاداش باید گفت استحقاق. من استحقاق این پاداش را دارم. کلمات باید در فضای صلح و احترام معانی خود را باز گویند. حتی اگر از جنگ می‌گویند نباید بگذاری غرور و ادعا به خانه آنها راه پیدا کند. اینها همه را معماری تعیین می‌کند برای هر حالت درونی آنها باید جا فراهم کرده باشی، همچنانکه در معماری خود ما اینچنین بود. جایی می‌شد گریه کرد. جایی برای اندیشیدن بود. جایی برای تماشای ماه، تماشای هر فصل، هر ساعت از شبانه روز، جایی برای گفتگو و جایی برای خلوت و انس و نیایش و این به بزرگی و کوچکی خانه ربطی نداشت. کلمات در عین اینکه اجزای سازنده خانه‌ی خود هستند ساکنان آن نیز هستند. این ساکنان و مهمانانشان باید سعادت‌مند باشند حتی اگر از بدبختی می‌گویند. و این خانه باید روشن باشد. روشن روشن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی